مجله علمی پژوهش درعلوم انسانی ومطالعات اجتماعی، شماره۲۰ ، تابستان۱۳۹۹ جلد۳، ص ۴۱-۲۵
http://www.jhss.ir

مجله علمی پژوهش در علوم انسانی ومطالعات اجتماعی (سال ششم)
شماره ۲۰/ تابستان ۱۳۹۹ / ص ۴۱-۲۵

نگاهی به اشعار و ترانه‌های محلی سادات امامزاده میرسالار منطقه‌ی فارتق

سید امین آهنجان[۱] ، فردین رهبانی[۱]، سید برزو جمالیان‌زاده[۲]

[۱]دانشجوی کارشناسی علوم تربیتی گرایش ابتدایی دانشگاه فرهنگیان یاسوج

[2]دکتری زبان و ادبیات فارسی گرایش غنایی دانشگاه شیراز، مدرس دانشگاه فرهنگیان یاسوج

نویسنده مسئول:

فردین رهبانی

چکیده

ادبیات محلی و شفاهی هر منطقه و ایلی ابزار مناسبی برای شناخت فرهنگ و آداب و رسوم آن منطقه و آن ایل می باشد. در بسیاری از مناطق سرزمین ما اشعار محلی خاص آن منطقه رایج بوده است که در موقعیت ها ، موضوعات مختلف در میان مردم همان منطقه رواج داشته است. در استان کهگیلویه و بویراحمد منطقه ای به نام فارتق در بخش دیشموک وجود دارد ، زبان مردم این منطقه لری می باشد که به واسطه اینکه از قدیم‌الایام با مردم بهمئی دیشموک دوستی و رابطه خویشاوندی داشته اند ، شباهت خاصی به لری بهمئی دارد. منطقه فارتق امامزاده میرسالار نیز اشعار محلی خاص خود را دارا می‌باشد که مردم این منطقه در موقعیت ها و مراسمات گوناگون از این اشعار استفاده می‌کنند. دراین پژوهش به بررسی و گردآوری برخی از این اشعار از طریق مصاحبه و پرسش از اهالی با سابقه این منطقه اهتمام ورزیده شده‌است. نتایج حاصل از این پژوهش نشان داده است که اهالی این منطقه این اشعار وادبیات را بیشتر در مواردی همچون ؛ عزاداری ها ، عروسی ها ، کوچ عشایر، دامداری ، یاریار ها ، وصف طبیعت محیط زندگی خود و ... به کار میبردند وهنوز عده‌ای اندک این اشعار را به کار میبرند و به فرهنگ قدیمی خود پایبندند.

واژگان کلیدی : سادات امامزاده میرسالار ، فارتق ، ادبیات شفاهی ، اشعار محلی

۱. مقدمه

زبان نه تنها وسیله‌ی ارتباط بین اعضای یک جامعه است، بلکه یکی از مهمترین عوامل شناخت آداب قومی نیز می‌باشد و مهمترین کارکرد آن ایجاد ارتباط یعنی؛ انتقال اطلاعات از جامعه‌ای به جامعه‌ی دیگر و از شخصی به شخص دیگر است. با بررسی و مطالعه‌ی زبان و ادبیات محلی هر جامعه و قومی می‌توان با فرهنگ و آداب و رسوم زندگی آنان آشنا شد. در واقع زبان و ادبیات آیینه‌ی تمام نمای فرهنگ یک جامعه و منطقه است. در استان کهگیلویه و بویراحمد منطقه‌ای به نام فارتق امامزاده میرسالار وجود دارد که زبان، ادبیات، فرهنگ و آداب و رسوم خاص خود را دارد. مردم این منطقه به زبان لری صحبت می‌کنند و به سبب اینکه از روزگاران قدیم درهمسایگی شهر دیشموک (که مردم آن از ایل بهمئی می‌باشند) بوده‌اند و با آنها روابط خویشاوندی داشته و دارند. زبان مردم این منطقه شبیه به لری بهمئی می‌باشد. گویش لری شاخه‌ای از زبان‌های ایرانی غربی - جنوب غربی است. زبان لری را به این صورت میتوان تقسیم کرد، زبان لری شامل: لری شمالی (مناطق لرستان و همدان)، لری مرکزی (مناطق بختیاری نشین)، لری جنوبی (کهگیلویه، ممسنی، بهمئی، بویراحمد و لیراوی). به هرحال در بین زبان‌های جنوب- جنوب غربی ایرانی زبان لری نزدیکترین رابطه را با زبان زبان فارسی دارد که هر دوی آنها هم زبان فارسی هم زبان لری دنباله‌ی زبان پارسی میانه و پارسی باستان هستند. فارسی میانه زبان سلسله های اشکانیان و ساسانیان بود که به تدریج تغییر شکل داده و به شکل فارسی کنونی، لری و... درآمده است[4] . زبان شناسان دیگر گویش لری را بین گونه‌های فارسی و کردی دانسته‌اند که میان مردم لر در غرب و جنوب غربی ایران رایج است و خود از سه گویش لرستانی، بختیاری و لری جنوبی(کهگیلویه، ممسنی و بویراحمدی) تشکیل می‌شود و در دو سوی پیوستار با زبانهای کردی و فارسی شانه به شانه است [1]. در این پژوهش به اشعار و ترانه های محلی سادات امامزاده میرسالار پرداخته شده است و با بررسی این اشعار آنها به انواع مختلفی تقسیم می‌شوند.

۲. روش تحقیق

گردآوری این اشعار به صورت میدانی کتابخانه ای و با مصاحبه از اهالی منطقه ی فارتق امامزاده میرسالار انجام شده است. بخش میدانی و مصاحبه این تحقیق در روستاهای منطقه ی فارتق و سادات امامزاده میرسالار صورت گرفته است.

۳. پیشینه تحیق

بررسی مقالات، کتاب ها و تحیقات انجام شده نشان می دهد که هنوز به طور مستقل در این منطقه از استان کهگیلویه و بویراحمد تحقیقی در این باره صورت نگرفته است اما گردآوری هایی درباره ی این موضوع در استان انجام گرفته شده است که در زیر به آنها اشاره می کنیم.

سیدماشالله افسر در دو کتاب چتر اَفتو گزیده ای از اشعار محلی شاعران استان کهگیلویه و بویراحمد را جمع آوری کرده است [6].

یعقوب غفاری در کتاب نمونه ای از اشعار محلی مردم کهگیلویه و بویراحمد اشعار محلی زیادی را گردآوری کرده است [2].

مصطفی صدیق در مقاله ی ترانه های عامیانه در کهگیلویه و بویراحمد ترانه های این اقلیم را گردآوری کرده و ترانه های ده بزرگ و سی سخت از شهرستان های این استان را به شکل آوانگاری شده معرفی کرده است [3].

سید ساعد حسینی در کتاب بخشی از شعر، موسیقی و ادبیات شفاهی استان کهگیلویه و بویراحمد مجموعه ای از اشعار استان کهگیلویه و بویراحمد به ویژه حوزه‌ی شمال شرقی استان (ایل بهمئی) را به رشته تحریر درآورده است [5].

۴. معرفی سادات امامزاده میرسالار

سادات میرسالار در فرهنگ دهخدا : قبیله از بنی هاشمند ساکن ناحیه بهمئی کوه کیلویه‌ی فارس. امامزاده میرسالار در منطقه ی بهمئی سرحدی شرقی در انتهای تنگه‌ای بزرگ و در ناحیه‌ای کوهستانی بین دو کوه مُمبُل و رِتلِه در روستای دره زرد واقع شده است. بر اساس اسناد و مدارک و طومارهای قدیمی این امامزاده از نوادگان امام موسی کاظم(ع) می‌باشد. در امتداد رود خانه‌ای به نام فارتق چندین روستا وجود

دارد. به مجموع این روستا ها « فارتق امامزاده میرسالار » گفته می‌شود که اهالی سادات میرسالاری در این منطقه ساکن هستند.لازم به ذکر است که این ایل قبلا فقط بطور موقت از این مکان استفاده می‌کرده‌اند، چون زندگی عشایری داشته‌اند و مجبور به کوچ بودند ولی با توسعه‌ی شهرنشینی و یک‌جانشینی به طور دائم در این منطقه و در نزدیکی امامزاده میرسالار(ع) ساکن شدند و حتی جمعیت کثیری از سادات میرسالاری به شهرها و استان های دیگر نقل ومکان کرده‌اند. هنوز عده‌ی کمی از این مردم به زندگی عشایری خود ادامه داده و دائم درحال کوچ به ییلاق و قشلاق خود هستند. ییلاق این ایل منطقه‌ی فارتق و دل افروز دیشموک می‌باشد و قشلاق آنان در شهرستان‌های لیکک، بهبهان و آغاجاری استان خوزستان است. منطقه‌ی فارتق دارای آب وهوای سردسیری کوهستانی و پوشش گیاهی از درختان بلوط است. به دلیل وجود خاک حاصلخیز و رودخانه‌ی فارتق در این منطقه، مردم این منطقه به کشاورزی و شالیکاری روی آورده‌اند.

۵. اشعار مربوط به عزاداری ها

سوگ بزرگ ایل

تو سری، تو سروری، تو سره‌ی ایلی تو که رفتی که دَ رفتی ایلَ بی سرآسیمه کِردی

معنای فارسی: تو بزرگ هستی، تو سرور هستی، تو بزرگ ایل هستی تو که برای همیشه رفتی(مُردی) و ایل را سرگردان و بدون رئیس کردی

To sari to sarvari to saray ili to ke rafti ke da rafti ila bi sarâsima kerdi.

کَهخدایل اومَرن مُلکلَ کِنن بَهر، بیشتر برین وخُش نهلین نکنه قهر

معنای فارسی: کدخدا ها آمدند که زمین‌ها را تقسیم کنند، به او بیشتر بدهید و نگذارید که قهر کند.

Kaxodâyal oomaren molkala konen bahr bishtar va xosh berin nahlin nakene ghahr.

خُت سَرَه‌ی وِلایتی، کهخدای ایلی خدا او روزَه نیاره که برَه‌ی بمیری

معنای فارسی: خودت مرد بزرگ منطقه هستی، کدخدای ایل هستی خدا آن روز را نیاورد که تو بروی و بمیری

xot saray velâyati kaxodây ili ، xodâ ou rooza nayâre ke beray bemire.

مَیلِس سرِ سکو، دوریَلِ چینی مَیلِست صفا نداشت، تا خُت نَیای نَشینی

برگردان: مجلس روی سکو و سینی های چینی، تا خودت به مجلس ننشینی مجلس و مهمانی تو صفایی ندارد

Mayles sare sakoo douriyale chini ، mayleset safâ nadâst tâ xot nayây nashini.

کهخدایل اومرِن نَیرمِت وَ باشو، ورگرُم دسه‌ی گُلی برم وانهاشو

معنای فارسی: کدخدا ها آمدند تورا با آنها ندیدم، دسته گلی بردارم و به استقبال آنها بروم.

Kaxodâyal oomaren nayremet va bâŝoo، vargerom dasay goli beram vâ nahâŝoo.

اَ ایرَی و بهبهون برَه تا قله‌ی تُل خَوَر و خانل برِه، شیر مَیلسی مُرد

معنای فارسی: اگر به بهبهان میروی تا قلعه ی تل برو و به خان ها اطلاع بده که شیر مجلس نشینی مرده است.

A iray va bebehoon bera tâ ghalay tol، xavar va xânal bere shire maylesi mord.

سوگ جوان

بِروُم حنا خِرُم، حنا وی گرونی! بِنُم وَ دسلِت که رفتی وی جوونی

معنای فارسی: بروم حنا برایت بخرم، حنا به این گرانی! روی دستهایت حنا بگذارم که به هنگام جوانی رفته‌ای (مُرده ای).

Beravom hanâ xerom hanâ vay gerooni! Benom va dasalet ke rafti vay javooni.

برف از او دوز کمر وَش نخه بِرارُم اَ بخوم وَش بخرُم وابوی زهرمارُم

معنای فارسی: از آن برف گودی کمر برادرم نخورده است، اگر من بخواهم از آن برف بخورم زهرمارم بشود.

Barf az oo dooze kamar vaŝ nakha berârom، a bexom vash bexarom vâbooy za:re mârom.

چویلَ وَ دَس بچینُم وَ دِندون کنُم پاک بِنمِش زِر سرت، زلفِت نگره خاک

معنای فارسی: چویل را با دست بچینم با دندون پاکش کنم و بگذارمش زیر سرت تا به موهایت گردوخاک ننشیند.

čavila va das bečinom va dendoon kenom pâk ، benemeŝ zere saret zolfet nagere xak.

وَ ره‌ی که ایرَی برَی راجونه بکالُم بشکنُم بنُم وَ بوم نرَی اَ خیالُم

معنای فارسی: به راهی که می‌روی درخت رازیانه بکارم، سپس آن را بشکنم و بو دهم تا از یادم نروی.

Va ray ke iray beray rajoona bekalom ، beŝkanom benom va boom naray a xeyâlom.

زُلفته باد هوشنی، کِردِش دونه دونه دَسِمه مار بزنه، نزیمش وَ شونه

معنای فارسی: موهایت را باد این طرف و آن طرف کرد و آنها را دانه دانه کرد دستم را مار بزند که آنهارا شانه نزدم.

Zolfeta bâd howŝani kerdeŝ doona doona ، dasema mâr bezane nazaymeŝ va ŝoona.

بِرَوین دایمَه بِگوین دایی با وفامَه نَکشه انتظار، جَم بُکن حنامَه

معنای فارسی: بروید به مادرم بگویید، به مادر با وفایم انتظار من را نکشد و وسایل حنابندان من را جمع کند.

Beravin dâyma begooyn dâyee bâ vafama ، nakaŝe entezârema jam bekon hanâma.

نَیرم جوون وَی ملوسی سرقِرت زَیرَه بی کارد نوعروسی

معنای فارسی: جوان به این زیبایی هنوز ندیده ام، که روی کمربند تو چاقوی نو عروسی زده شده بود.

Nayrom javoon vay maloosi ، sare gharet zayrabi kârde now aroosi.

چی شاهین مِن کمر تیر خَه هر دو بالم بِنینُم سَر کمر تا خُم سیش بنالم

برگردان: همانند شاهین روی کوه، تیر به هردو بال من برخوردکرد، من را بگذارید بالای کوه تا خودم برای او ناله سردهم.

Chi ŝâhin men kamar tir xa har do bâlom ، beninom sare kamar tâ xom siŝ benâlom.

سوگ کودک

بچه بازُم بال گرو ره وَ کمر لال نه دَسُم وَش ایرسِ نه باهِنده‌ی بال

معنای فارسی: جوجه‌ی باز من پرواز کرد و رفت به کوه، نه دستم به آن می رسد و نه پرنده‌ی شکاری.

Bacha bâzom bâl gero ra va kamare lâl ، na dasom vaŝ irase na bahenday bâl.

کِچِلو پا پنبه ای، پسِ پا پنیری قَت اَ بووش گِرو، کَوش مالَ میری

معنای فارسی: پسربچه با پاهای نازک که همانند پنیر سفیدند، از پدرش درخواست کرد که کفش از منطقه ی مالمیر(نام منطقه ای در شهرستان ایذه خوزستان) خریداری کند.

Kecheloo pâ panbaei pase pâ paniri ، ghat a bavoosh gero kawsh mâlamiri.

کورکی اَ پشت مال کرد بُنگِ داییش دلمه طاقت نبو همو بنگ نهاییش

برگردان: پسربچه‌ای از پشت خانه‌ها مادرش را صدا کرد، دل من طاقت نیاورد بانگ اولش را و جوابش را دادم.

Kooraki a poŝte mâl kerde bonge dâyiŝ ، delema tâghat nabo hamoo bonge nahâyiŝ.

سوگ زن

گَله دوشی بگرم، گَلَته بدوشِه ایترسم یه ناکسی رَختِته بپوشِه

برگردان: گله دوشی را می‌گیرم تا گله‌ی تو را بدوشد، می‌ترسم که یک غریبه لباس‌هایت را بپوشد.

Gala dooŝi begerom galata bedooŝe itarsom ya nâkasi raxteta bepooŝe.

وَ غریوی نیرَوُم، اَ دو چیش و تنگُم مرده شور نامحرمِه، زمین مُلک مردم

برگردان: به غریبی نمی روم از دو چیز آن ناراحت و غمگین هستم، مرده شور آنجا نامحرم است و زمین آن مال غریبه‌هاست.

Va qarivi niravom a do čiŝ va tangom ، mordaŝoor nâmahreme zamin molke mardom.

چادرش غرق وابی وَ دریا مَلَه چینش گَووش، آوِردش وَ صحرا

برگردان: چادر او را آب دریا با خود برد، شناگر(نجات غریق) او برادرش بود که او را به صحرا آورد (کنایه از از آب بیرون آوردن).

Čâdoreŝ qargh vâbi va daryâ malačineŝ gavooŝ âverdeŝ va sa:ra.

دَی چَمَتِرت پوس بزه، ملارِت مِهلو نو خُت وَری شیرِته بزَه، سایه‌ی بید و گردو.

برگردان: خواهرم مشک تو از پوست بُز است، ملار تو از جنس درخت مهلو(نوعی درخت سردسیری)، خودت بلندشو و زیر سایه ی درخت بید و گردو دوغت را بزن.

Day čamateret poos boze malâret melowe noo ، xot vari ŝireta beza sâyay bid o gerdoo

گل وَ دسمالِت مَریز، خُت بی گل جوونی چی یه زنِ تازه سِکه‌ی و بازار گرونی

برگردان: دستمالت را با گل تزیین نکن، خودت بدون آرایش زیبا هستی، همانند یک زن تازه عروس ارزشمند هستی.

Gol va dasmalet mariz xot bi gol javooni ، če ya zane tâza sekay va bâzar gerooni

سوگ ماه محرم

ای فاطمه مَینا کَوو حسینَه کُشتِن بی گَوو

برگردان: ای فاطمه‌ی مینا سیاه، حسین(ع) را بدون یار و برادر کشته اند.

Ey fâtema maynâ do rang ، hosayna koŝten bi ga:voo.

ای فاطمه مَینا دو رنگ حسینَه کشتِن مِن جنگ

برگردان: ای فاطمه مینا دو رنگ، حسین(ع) را در جنگ کشته اند.

Ey fâtema maynâ do rang ، hosayna koŝten mene jang.

ای فاطمه مَینا گزی حسینه کشتن و بی کسی

برگردان: ای فاطمه مینا دراز، حسین(ع) را بدون یار ویاور کشته اند.

Ey fâtema maynâ gazi ، hosayna koŝten va bi kasi.

ای فاطمه بیُو بِوین دشت حسین نازنین

برگردان: ای فاطمه بیا و ببین، دشت حسین(ع) نازنین را (منظور صحرای کربلاست).

Ey fâtema bi bevin ، daŝte hosayne nazanin.

ای قاسم پا در حِنا عروسی وَت گشتِ عَزا

برگردان: ای قاسم پا درحنا(نو داماد)، عروسی تو به عزایت تبدیل شده است.

Ey ghâsome pâ dar henâ ، aroosi vat gaŝte azâ.

حَیله‌ی قاسُم امشَو خَروه سی دایی قاسُم دلُم کبابه

برگردان: حجله‌ی قاسم امشب به هم خورده است، برای مادر قاسم دل من می‌سوزد.

Haylay ghâsom emŝow xarowe ، si dâye ghâsom delom kabâbe.

ای شیعیان بنالین که ماه محرم اومَه، سُلطون و سرور اومَه

برگردان: ای مردم شیعه فریاد بزنید که ماه محرم آمده است، شاه و سرور آمده است.

Ey ŝiayân benâlin ke mâh ma:ram ooma ، soltoon o sarvar ooma.

شادی ره و غم اومه، امام حسینَ کُشتِن که خاک بر سر ایما

برگردان: شادی و خوشحالی از میان ما رفته، امام حسین را کشته اند خاک بر سر ما شد(بدبخت شدیم).

Ŝâdi ra vo qam ooma ، emam hosayna koŝten ke xâk bar sare imâ.

وَ کربلا رسیرم جمه ی حسینَ دیرُم، آهی وَ دل کشیرم

برگردان: به صحرای کربلا رسیدم پیراهن امام حسین(ع) را دیدم و آهی از ته دل کشیدم.

Va karbalâ rasirom jemay hosayna dirom ، âhi va del kaŝirom.

ای فاطمَه بِیو بِوین سر حسین نازنین چی گلی فتاده بر زمین

برگردان: ای فاطمه بیا و ببین، سر حسین(ع) عزیز مانند گلی بر زمین اُفتاده است.

Ey fâtema bio bevin ، sare hesayne nâzanin či goli fetâdeh bar zamin.

سَرحسین وَ دوریِیَه‌ی و دَس شِمر یهودیَه‌ی

برگردان: سر حسین(ع) روی سینی قرار دارد و آن سینی در دست شمر یهودی لعین است.

Sare hesayn va dowriyay va das ŝemre yahoodiyay.

عروسی ها

ماشالا، ماشالا، ماشالا شَو اومَیم، بای دَوَت اومَیم

برگردان: ماشالله، ماشالله، ماشالله شب آمده ایم، همراه با عروسی آمده‌ایم.

Mâŝâlâ mâŝâlâ mâŝâlâ ŝaw oomaym ، bây da:vat oomaym.

ماشالا، ماشالا، ماشالا روز اومَیم، بای عروس اومَیم

برگردان: ماشالله، ماشالله، ماشالله روز آمده ایم، همراه عروس آمده‌ایم.

Mâŝâlâ mâŝâlâ mâŝâlâ rooz oomaym ، bây aroos oomaym.

ماشالا، ماشالا، ماشالا وَ دوما، ماشالا قد بالا پونا

برگردان: ماشالله، ماشالله، ماشالله به داماد، ماشالله به قد بلند داماد.

Mâŝâlâ mâŝâlâ mâŝâlâ va doomâ ، mâŝâlâ ghar bâlâ poonâ.

ماشالا، ماشالا، ماشالا وَ عروس، ماشالا قد بالا ملوس

برگردان: ماشالله، ماشالله، ماشالله به عروس، ماشالله به قد بلند و زیبایش.

Mâŝâlâ mâŝâlâ mâŝâlâ va aroos ، mâŝâlâ ghar bâlâ maloos.

ایما اومَریم، ایما اومَریم، نَگوین دیراومَرین چرخ ماشی پنچر وابی، پایِ پیارَه اومَریم

برگردان: ما آمدیم ما آمدیم نگویید که دیرآمده‌اید ، چرخ ماشین پنچرشد و پیاده آمده‌ایم.

Imâ oomarim imâ oomarim nagooyn dir oomarin ، charxe mâŝi pančar vâbi pâye pyâda oomarim.

های میرسالار! های میرسالار! خُم قربون دروازَتم زن دای وَ گو جونیم، خُم کنیز صدسالَتُم

برگردان: آهای میرسالار! آهای میرسالار! خودم فدای ضریح تو میشوم، به داداش عزیزم زن دادی خودم برای صدسال کنیز تو هستم.

Hây misâlâr! Hây misâlâr! xom ghorboon darvâzatom ، zan dây va gov joonim xom kaniz sad sâlatom.

زِر حَیله ت زَیم گِرَشتُم، بوی حَیله ت چه خَشِه گل وَ بالای آغا دوما، دَس و زلفِ زینَشِه

برگردان: از کنار حجله ات ردشده‌ام بوی آن چقدر خوش است، گل بر روی آقا داماد که دستش درون موهای همسرش است.

Zer haylat zaym geraŝtom booye haylat če xaŝe ، gol va bâlây âqâ doomâ das va zolfe zinaŝe.

آغا دوما، آغا دوما، زن تو نَه وَی مَکون لَو قصب دِندون برنجی، مِن گوشَه‌ی بِهبهون

برگردان: آقا داماد، آقا داماد، همسر تو اهل این مکان نیست، لب های او غنچه ای و خوش رنگ است و دندانهایش همانند برنج ریز و سفید هستند از نزدیکی شهر بهبهان آمده است.

Âqâ doomâ âqâ doomâ zane to na vay makoon ، law ghasaw dendoon berenji men gooŝay behbehoon.

بار وَ بارِمو، باروزی ایما برنج و پوس بارِش کِه گو جونیم مِندِکَه‌ی دِشمن و دوس

برگردان: وسایل عروسی را که برنج و پوست(شلتوک) است برادرم عزیزم آنها را بین دشمن و دوست سوار برالاغ حمل کرد.

[باروزی: وسایل و هزینه های عروسی که خانواده ی داماد برای خانواده عروس میبرد]

Bâr va bâremoo bâroozi imâ berenj o poos ، bâreŝ ke gow joonim mendekay doŝman o doos.

شیرَه دوما، شیر گامو شَربتِه گل وبالای گُو جونیم کهخدای ولایتِه

برگردان: شیره دوما؛ شیر گاو ما همانند شربت شیرین و گوارا است.

Ŝira doomâ ŝire gâmoo ŝarbate ، gol va bâlâye gow joonim ka:xodâye velâyate.

پل بُوَندین پل بُوَندین، خُم ستین پُهللُم تا بیایِ بُگرردِه غِشن هالووَلُم

برگردان: پل ببندید، پل ببندید، خودم ستون پل ها هستم، تا دایی‌های من بیایند و بگذرند.

Pol bowandin pol bowandin xom setin pohlalom ، tâ beyaye bogerarde qeŝene hâloovalom.

زیرو کهسم، زیرو بهتم، خَک زیرو وم نشس گل و بالای آغا دوما، مرد و میلس کم نشس

برگردان: خاک پخته را خرد کردم و آن را الک کردم، گرد آن روی من نشست، گل بر روی آقا داماد که همانند او مردی در مهمانی و مجلس ننشسته است. [زیرو: خاک پخته]

Ziroo kohsom ziroo behtom xake ziroo vam neŝas ، gol va bâlây âqâ doomâ merd va mayles kam neŝas.

حَیله بَسُم، حَیله بَسُم، حَیلَه‌ی سی و سه رنگ مِن عروسی آغا دوما، دو بِنه‌ی شیر و پلنگ

برگردان: حجله را آماده کردم و آن را با انواع رنگ ها تزیین کردم، و برای عروسی آقا داماد دو تندیس شیر و پلنگ آوردند.

Hayla ba:som hayla ba:som haylaye si vo se rang ، men aroosi âqâ doomâ do benay ŝir o pelang.

اَ قَلَه ی تُل سَرکشیرُم، رِنگَ رِنگ ساز اِیای گل و بالای آغا دوما، عروسِش و ناز اِیای

برگردان: از بالای تپه نگاه کردم صدای ساز و طبل می‌آید، گل بر روی آقا داماد بریزید عروس او خرامان خرامان می‌آید.

A ghalay tol sar kaŝirom renfa reng sâz eyâ ، gol va bâlây âqâ doomâ arooset va nâz eyây.

بی فلونی بی فلونی، تور سَوزی وَ سرت صدسوار، پُنصد تفنگچین دوش اومَین سی بردِنت

برگردان: بی بی فلونی بی بی فلونی تور سبزی روی سرت، صد تا سوارکار و پانصد تفنگچی دیشب برای بردن تو آمدند.

Bi felooni bi felooni toore sawzi va saret ، sad sevâr ponsad tefangčin dooŝ oomayn si bordanet.

دامداری

هَی دوا! هَی دوا! شیرمه ایزنم کره ایکنم، بهر کُرمَه جرا ایکنم

برگردان: هی دوغ! هی دوغ! شیرم را می‌زنم و کره اش را آماده می‌کنم و سهم پسرم را سوا می‌کنم.

Hay doo hay doo ŝirema izanom ka:ra ikenom ، ba:re korema jerâ ikenom.

هی دوا! هی دوا! اَ نیخرِه په چه کِنُم، دردِشَه وجونُم ایزنُم

برگردان: هی دوغ! هی دوغ! اگر پسرم کره نمی‌خورد من چاره‌ای ندارم، درد او را به جانم میزنم.

Hay doo! Hay doo! A nixare pa če kenom ، dardeŝa va joonom izanom.

دو ایزنم، کره ایگرم میش ایزایه، بره ایگرم

برگردان: دوغ می‌زنم کره می‌گیرم، میش زایمان می‌کند و بره می‌گیرم

Doo izanom kara igerom ، miŝ izâye ba:ra igerom.

زنگلِ پای کَمَری، مشک بیارین، دو بوَرین، خیر ای مال خیر او مال

برگردان: زن‌های پایین کوه مشک بیاورید و دوغ ببرید برای خیرات این خانه و آن خانه.

Zangale pây Kamari mask byarin doo bowarin ، xayre I mâl xayre oo mâl.

خَیر مال گله دار، همیشه بیارین مَشک و مَلار

برگردان: برای خیرات خانه‌ای که گله دارد همیشه مشک و ملار بیاورید.

[ملار: سه تا چوب که بصورت هرمی بر روی زمین قرار می دهند و مشک دوغ را به آن آویزان می کنند]

Xayre mâle gala dâr ، hamiŝa byârin mask o malâr.

پَی، پَی! گام اومَه، جون وَ دس و پام اومَه

برگردان: پی، پی، گاو من آمد و دست و پای من جان دوباره گرفتند

Pay pay! Gâm ooma ، joon va das o pâm ooma.

هرکی گامه بزنه چو، خدا گاش بمیره نزنه دو

برگردان: هرکس با چوب گاوم را بزند، الهی گاوش بمیرد که دیگر دوغ نزند.

Har ki gâma bezane čoo ، xodâ gâŝ bemire nazane doo.

هم گامی هم گله‌می، شنگُل سَوز گون قلمی

برگردان: هم گاوم هستی هم گله‌ی من هستی، شنگل سبز پستان دراز همچون قلم.

[شنگل: گاو ماده بین ۱و۲ساله]

Ham gâmi ham galami ، ŝangole sowz goon ghalami.

شنگل سَوزُم نادونِه، جُلِش کردم بارونه

برگردان: شنگل سبزم نادان است، به هنگام باران او را با جُل(نوعی پوشش حیوانات باربر از جنس پشم گوسفند) پوشاندم.

Ŝangole sowzom nâdoone ، joleŝ kerdom bâroone.

پرهیزی و جونِش بای، مروارید دِندونش بای

برگردان: خدایا نگهدار جان او باش و دندان‌هایش همانند مروارید باشند.

Parhizi va jooneŝ bây ، morwârid dendooneŝ bây.

گله میشُم اَو نیخره، اَو ای مکونه قَت سوزی وُم گرو، چشمَی برفکونَه

برگردان: گله‌ی گوسفندی من آب این مکان را نمی‌خورد، بهانه‌ی علف سبز و آب چشمه‌های برفکون(نام کوهی در شرق امامزاده میرسالار) را از من می‌گیرد.

Gala miŝom aw nixare awe I makoona ، ghate sowzi vam gero čeŝmay barfakoona.

شاه بلیم تُم بِگِرِه، تیشتَرُم بزایِه کَلگ و ماسی بکنُم تا آرزوم ورایِه

برگردان: درخت بلوط من ثمر دهد و بُز کوچک من بزاید، کلگ(نان بلوط) و ماسی آماده بکنم تا به آرزوی خودم برسم.

[تیشتر: به بز ماده بین ۲تا۳ سال تیشتر گویند]

Ŝâ balim tom begere tiŝtarom bezaye ، kalg o mâsi bekenom tâ ârezoom varâye.

گله تَه رورون بکُن، دِش وَلای تنگی نَرِشَه جِدا بکن، برِش وَ تِفنگی

برگردان: گله‌ی خود را به حرکت دربیاور و آنها را به تنگی(مابین دو تکه کوه را تنگ گویند) ببر، گوسفندان نر را سوا کن و آنها را در ازای تفنگی بفروش.

Galata rooroon bekon deŝ va laye tangi ، nareŝa jedâ bekon bereŝ va tefangi.

کشاورزی

تولک ایزیرم مه گرُم خَشونِه بُنگ ایزَی کافر دلی، سوا کَه کِشونِه

برگردان: داشتم تولک میزدم به امید آنکه بعد از آن استراحت می‌کنم وخوشحال بودم، فرد سنگدلی من را صدا زد که فردا موقع برداشت غلات است.

Toolak izayrom ma gerom xaŝoone ، bong izay kâfar deli sewâ kah keŝoone

بازیار! بازیار! دَسِت نکِنه درد تو که چیندی جویَلَ، اومَه باد تولک

برگردان: کشاورز! دست تو درد نکند، بعد از اینکه تو جو ها را چیدی، باد شالیکاری آمده است.

Bâzyâr! Bâzyâr! Daset nakene dard ، to ke čindi jooyala ooma bade toolak.

هوسَ و یَوسَ هرکو دی سال پارَ، ایورچینِه بَلی مِن خارَ

بازگردان: هوسَ و یوسَ! هرکس پارسال را دیده است، بلوط درون خار را هم برداشت می‌کند.

Howsa vo yowsa! Har koo di sale pâra ، ivarčine bali men xâra.

هُوسَ وُ یوسَ هرکو دی سال پیشَ، ایوَرچینِه بَلی لیشَ

بازگردان: هوسَ و یوسَ! هرکس سال پیش را دیده است، بلوط کرم زده را هم برداشت می‌کند.

Howsa vo yowsa! Har koo di sale piŝa ، ivarčine bali liŝa

هوسَ و یوسَ وردا پاتَ، سَوز کُن جاتَه هوسَ و یوسَ بَلی پوسَه

برگردان: هوسَ و یوسَ! پاهایت را بردار و جای پاهایت را سبز کن، هوسَ و یوسَ بلوط برشته شده را بخور.

Howsa vo yowsa vardâ pâta sowz kon jâta ، howsa vo yowsa bali poosa.

زهرمارُم بوی گُربَک و ماس یار خُم وَ گرمسیر نُشتا ایکَشِ داس

برگردان: زهرمار من بشود گربک(گیاه محلی) و ماست، دلبر من در گرمسیر بدون ناشتا خوردن درو می‌کند.

Za:re mârom boy gorbak o mâs ، yâre xom va garmasir noŝtâ ikaŝe dâs.

تولکی و تولکی، تولکی دَم مالِه

برگردان: تولکی و تولکی، شالیزارها نزدیک خانه‌ها هستند.

Toolaki vo toolaki ، toolaki dame mâle.

تولکی که تو ایزنی خوشه و سرَ نیاره، اَ بیاره و خوشه و سَر شِلَش زهرِمارِ

برگردان: تولکی که تو میزنی الهی ثمر ندهد، اگر هم ثمر دهد، برنج آن از زهرمار بدتر است. (نوعی شعرطنز است)

Toolaki ke to izani xooŝa vo sar nayâre ، a byare xooâ vo sar ŝelaŝ za:re mâre.

باد تولک چه خشه، آدم لیش تیم ایکشه

برگردان: بادی که در شالیزار ها می وزد چقدر خوش است، آدمی که تنبل است و کار نابلد است، تیم برنج حمل می‌کند.

Bâd toolak če xaŝe ، âdame liŝ tim ikaŝe.

تولکی و تولکی، تولک دم مالِه روز و کار تولکِه، شَو مهمون یارِه

برگردان: تولکی و تولکی! شالیزارها نزدیک خانه هستند، روز درحال تولک زدن است و شب مهمان دلبرش است.

Toolaki vo toolaki toolaki dame mâle ، rooz va kâre toolake ŝaow mehmoone yâre.

قاصدی تازَه رَسی، گندم سیلَه وابی وَرکَشی جوراوَلَ کُر رَوونه ی سَفر وابی

برگردان: پیکی تازه رسیده است که گندم‌ها درحال ثمر هستند، مرد جورابهایش را پوشید و روانه‌ی سفر شد.

Ghâsedi tâza rasi gandom sila vâbi ، varkaŝi joorowala kor rawoonay safar wâbi.

کَنَک وَ مِن سرُم، زونیم ایزنِه دَک بُنگ ایزنه کافردلی، اومه گای تولَک

برگردان: کنک روی سر من است زانوی من می‌لرزد، سنگ دلی داشت من را صدا می‌کرد که هنگام تولک زدن است.

[کَنَک: وسیله‌ای از جنس درخت بلوط بصورت دو نیم صفحه که به هنگام درو خوشه‌های گندم یا جو را در آن می‌گذاشتند.]

Kanak va men sarom zoonim izane dak ، bong izane kâfar deli ooma gaye toolak.

توصیف طبیعت(محیط زندگی مردم)

سرتِلُپ و بَردِکَر، کولَلِ کلُوسی اَو و برَف بِخَریم وَ سایه ی بید بخَوسیم

برگردان: سرتلپ و بردگر(مناطق سردسیری سادات میرسالاری) تپه‌های بلند پر از کرفس هستند، آنجا آب و برف بنوشیم و زیر سایه‌ی بید بخوابیم.

Sartelop vo bardekar koolale klowsi ، aw vo barf bexarim va sayay bid bexowsim.

فارتِکِ دایُم بهار دارِه گُل باغی وَ دیاریش نبرُم گریوه ایگرُم سیش

برگردان: فارتق که همیشه سرسبز است باغهای زیادی دارد، من را به تماشای آن نبر وگرنه برای آن به گریه می‌افتم.

Fârteke dâom bahâr dare gole bâqi ، va dyariŝ nabarom geriwa igerom siŝ.

فارتِکِ دایُم بهار دارِه گُل شَونم هرکی وَی فارتِک نره راه و ریز دِلِش غم

برگردان: فارتق که همیشه سرسبز است گلهای شبنم(نوعی گل) دارد، هرکس که به فارتق نرفته است همیشه در دلش غم باشد.

[گل شبنم: نوعی گل که بوی آن فقط در شب می پیچید]

Fârteke dâom bahâr dâre gole ŝawnam ، har ki vay fârtek naray râh vo rize deleŝ qam.

گرمسیر گرم تشونِه، اَوش چه ملیله بو وَ بنگرو نهام مَ گِرُم چَویلِه

برگردان: گرمسیر همانند آتش گرم و داغ است و آب آن ولرم است، درخت بنگرو(نوعی درخت) را بوییدم به امید آنکه چویل باشد.

Garmasir garme taŝoone aoweŝ če malile ، boo va bangaroo nahâm ma gerom čavile.

برفکون برفِش نرَه، چویلش وَراومه مِندِکَه ی برف و چویل خارجولی وَراومَه

برگردان: برف کوه برفکون هنوز آب نشده است و چویل آن رسیده است، بین برف و چویل خارجولی(نوعی خار) ثمر داده است.

Barfakoon aoweŝ nare čavileŝ varooma ، mendekay barf o čavil xârjooli varooma.

گرمسیرم لیککه، سرحدم حصاره تَی گِلُم برف و چویل، تَی خُم پَشَه دارِه

برگردان: قشلاق من شهر لیکک است و ییلاق من سایه‌ی دیوار، پیش دلبر من برف و چویل و پیش من پشه وجود دارد.

Garmasirom likake sarhadom hesâre ، tay golom barf o čavil tay xom pa:ŝa dare.

داخَرِ دایُم بهار دارِه بِچَر میش وَ دیاریش نَبَرُم گِریوه ایبَرُم سیش

برگردان: داخر(منطقه ای در لیکک بهمئی)که همیشه سرسبز است چراگاه خوبی برای گوسفندها دارد، من را به تماشای آن نبرید برای آن به گریه می‌افتم.

Dâxare dâom bahâr dâre bečare miŝ ، va dyâriŝ nabarom griva ibarom siŝ

مِلیر مِلرقَه داره، کَنگَر سلیقه دارِه گُد گُت که زهرمارِه کسی تِیَش ندارِه

برگردان: ملیر ملرقه(ماده ای کش مانند) دارد وکنگر کاربرد زیادی دارد، گت گت که خیلی تلخ است کسی آن را دوست ندارد.

[ملیر، کنگر، گُدگُت : نام گیاهان محلی هستند که در زمین های کشاورزی می رویند و استفاده ها ی خوراکی زیادی دارند.]

Melir melergha dare kangar saligha dare ، god got ke za:re mâre kasi teyaŝ nadâre.

کوچ عشایر

مالَلَ بار نَکِنین بِهلین صُب کِنن بار یارک خَو رفتَمَه نکِنین خَوَردار

برگردان: مال‌ها را بار نکنید بگذارید صبح بار کنند، دلبر به خواب رفته‌ی من را خبر ندهید بگذارید راحت بخوابد.

Mâlala bâr nakenin behlin sob kenen bâr ، yarake xow raftama nakenin xawar dâr.

کویِ سِه کوی سفید، بَینَ بَین غارون مالِمو بار ایکنه مِن برف و بارون

برگردان: کوه سیاه(کوهی در غرب منطقه ی چاروسا) و کوه سفید(کوهی در غرب کوه سیاه) ما بین کوه غارون(کوهی در شمال شهر دیشموک)، ایل ما از راه این کوه ها و در برف و باران کوچ می کند.

Koy seh koy safid bayna qâroon ، mâlemoo bâr ikene men barf o bâroon.

ایما سَیر میسالاریم و بار و واریم لَت بِهون، حور آرد، کول کلگی سرفه وَ داریم

برگردان: ما سید میرسالاری هستیم و همیشه درحال کوچ و وار عوض کردن هستیم، سیاه چادر، حور آرد، کول کلگ و سفره به دار می‌زنیم و می‌بافیم.

[وار: مکان اسکان موقت عشایر] [لت بهون: یک تکه از سیاه چادر] [حور: کیسه ای است که آرد و امثال آن را در آن میریزند.]

[کول کلگ یا سله: سبدی که کلگ یا نان بلوط در آن نگهداری می کنند.]

Imâ sayr misâlârim va bâ va wârim ، lat behoon hoore ârd koole kalgi sorfa va dârim.

کَهریل و من تری شیر دم داره هرصبی که ستاره نی مالمو و باره

برگردان: بزغاله ها را با طناب می‌بندیم و شیر ما به ملار آویخته شده است، هرصبحی که ستاره در آسمان نیست، ایل ما کوچ می‌کند.

Ka:reyal va men teri ŝir dame dare ، har sobi ke setâra ni mâlemoo va bare.

سی سرحد و گرمسیر وَ بار وَ واریم یا و بَن یا و بَلی یا و کِناریم

برگردان: برای رفتن به ییلاق و قشلاق خود همیشه درحال کوچ وتغییر وار خود هستیم، یا درحال بن چیدن هستیم یا بلوط چیدن یا کنار چیدن. [بلوط و بن: درختان سردسیری هستند.] [کُنار: درخت گرمسیری است.]

Si sarhad vo garmasir va bâr va wârim ، yâ va ban yâ va bali yâ va kenârim.

مِن بارون و برف و باد مالِمو وَ باره گِرده مو دِرُس کِرده ی زِر خُل دِیاره

برگردان: در هوای بارانی و برف و طوفان ایل ما هم کوچ می‌کند، گرده(نوعی نان) ی ما همیشه آماده است و زیر خل نمایان است.

Men bâroon o barf o bâd mâlemoo va bare ، gerdamoo dros kerday zere xol dyâre.

یاریار

خُت وَ دیر خُم هم وَ دیر کو وس وا میونَه ای خدا کویه بِرُن، بین هردومونَه

برگردان: تو از من دوری و من هم از تو دورم کوه بین ما افتاده، خدایا کوه بین ما را بشکن.

Xot va dir xom ham va dir ko vas wâmeyoona ، ey xodâ koya beron bayne har domoona.

خُت وَ دیر خُم هم وَ دیر هردومو وَدیری، ای خدا رحمی بکُن دل هردِمونَه وی نزیکی

برگردان:تو از من دوری و من هم از تو دورم هردو از هم دوریم، خدایا به ما رحم بکن و دل ما را به هم نزدیک کن.

Xot va dir xom ham va dir har demo va diri ، ey xodâ rahmi bekon dele hardemoona.

دلالِ بینِ خُم و گل وَ دل نیکنِه کار، تا بیایِن صلِمون برِن مالَل ایکنِن بار

برگردان: واسطه‌ی بین من و دلبرم از ته دل تلاش نمی‌کند، تا بخواهند من و دلبرم را آشتی دهند مال‌ها کوچ می‌کنند.

Dalâle bayne xom o gol va del nikene kâr ، tâ beyayen solemoon beren mâlal ikenen bâr.

یا تَی گُل بُورینُم یا گلَ تَیم بیارین بَین خُم و گل دیواری نَوَرارین

برگردان: یا من را پیش دلبرم ببرید یا دلبرم را پیش من بیاورید، بین من و دلبرم فاصله نیندازید.

Yâ tay gol bowarinom yâ gola taym beyârin ، bayne xom o gol divâri navarârin.

دَسمالِ سَرِتَه بِرُم سی شالِ قرُم بوی وَ روزی دَور گردنُم وَ شَوی زِر گردنُم بوی

برگردان: دستمال سرت را به من بده تا به کمرم ببندم، به هنگام روز آن را به گردنم بیاندازم و هنگام شب آن را زیر سرم بگذارم.

Dasmâle sarta berom si ŝâle gharom booy ، va roozi dowr gardanom va ŝawi zer gardanom booy.

چی کَلَوس بو خَشی چی عسل شِرینی نیلِنت چی زیتَری بای خُم بِشینی

برگردان: همانند کرفس بوی خوشی داری و مانند عسل شیرین و جذاب هستی، مانند قدیم نمی‌گذارند که پیش من بنشینی.

Či klows boo xaŝi či asal ŝerini ، nilenet či zitari bay xom beŝini.

دَس وَ دلُم مَزنین دار و گَردَنیرُم یَه گلی مثل گلم دَ نِیای وَ گیرُم

برگردان: به دل من دست نزنید من را خیلی اذیت کرد، یه دلبری همانند یارم دیگه نصیب من نمی‌شود.

Das va delom mazanin dâr o gardanirom ، ya goli mesle golom da neyây va girom.

دِندونُم ایکنِه درد مَهلی زَمندُم دَسمال یارِمَه بِرینم پوزِمه بُوَندُم

برگردان: دندان من درد می‌کند خیلی خسته ام، دستمال دلبرم را به من بدهید تا دهانم را با آن ببندم تا درد دندانم کم شود.

Dendoonom ikene dard ma:li zamandom ، dasmâl yârema berinom poozema bowandoom.

۶. نتیجه گیری

اشعار و ترانه های محلی ما منبع غنی و گنجینه ارزشمند از ادبیات غنایی محسوب می‌شوند که نسل به نسل و سینه به سینه در بین مردم ما منتقل شده‌اند. البته در جامعه‌ی امروزی جوانان به این اشعار و سنتها تمایل ندارند و فقط پیران و سالخوردگان هستند که این گنجینه‌ی ارزشمند را در سینه‌ی خود حفظ کرده‌اند و با مردن آنها نیز این اشعار به مرور زمان از گنجینه‌ی خیال ما به سوی نابودی و اضمحلال رخت بر می‌بندند. برخی از این اشعار و سنت‌های قدیمی ما هنوز در میان برخی از افراد جامعه‌ی ما حفظ شده است. این اشعار و سنت‌ها در مراسمات عروسی و عزاداری بیشتر از موضوعات دیگر نمایان می‌شوند. برخی از سنت‌های ملی ما با توسعه‌ی شهرنشینی و تحولات اقتصادی و فرهنگی دیگر شبیه به فرهنگ قدیمی ما نیست، به همین دلیل استفاده ا این اشعار محلی کم رنگ شده و از رونق افتاده‌اند. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که این اشعار بدون هر گونه آرایه ادبی سروده شده‌اند، چرا که سرایندگان این گونه اشعار عمدتا افرادی بدون تحصیلات آکادمیک بودند که توانایی خواندن و نوشتن نداشته اند و با قواعد ادبیات آشنایی خاصی نداشته‌اند. این اشعار برگرفته از احساس پاک و روح بی غل و غش این مردمان می‌باشد که با زبانی ساده و عمومی این اشعار را سروده‌اند.

مراجع

[1]. افرازی زاده، سیدفیض الله (۱۳۹۱). اصالت واژگان لری: بررسی و ریشه یابی برخی از واژگان پرکاربرد لری در زبان های باستانی ایران، چاپ اول، اصفهان، لهتا پژوهش.

[2]. غفاری، یعقوب (۱۳۶۲). نمونه ای از اشعارمحلی مردم کهگیلویه و بویراحمد، یاسوج، چاپخانه امیر.

[3]. صدیق، مصطفی (۱۳۵۶). ترانه های عامیانه در کهگیلویه و بویراحمد، تهران، مردم و هنر.

[4]. امان الهی بهاروند، سکندر (۱۳۹۳). قوم لُر، تهران، آگه.

[5]. حسینی، سیدساعد (۱۳۸۱). بخشی از شعر، موسیقی و ادبیات شفاهی استان کهگیلویه و بویراحمد، یاسوج، فاطمیه.

[6]. افسر، سید ماشاالله (۱۳۹۶). چتر افتُو: گزیده ی اشعار محلی شاعران استان کهگیلویه و بویراحمد،

مصاحبه ها

۱.کمال زاده، کنیز (ساله). روستای دره وار فارتق. بی سواد. خانه دار. خرداد۱۳۹۹.

۲.آلاله، گلی (۴۳ ساله).روستای دره وار فارتق. بی سواد. خانه دار. خرداد۱۳۹۹.

۳.آهنجان، سیدمحمد (۵۱ ساله). روستای دره وار فارتق. دوم راهنمایی. دامدار و کشاورز. تیرماه۱۳۹۹.

۴.آوازه، شوکت (۵۸ساله). روستای دره وار فارتق. بی سواد. خانه دار. تیرماه۱۳۹۹.

۵.اُفتاده، سیلا (۳۶ ساله). روستای دره وار فارتق. بی سواد. خانه دار. خرداد۱۳۹۹.

۶.موسوی طلب، سیدمحمد (۵۹ساله). روستای پس اشکفت. بی سواد. دامدار و کشاورز. خرداد۱۳۹۹.

۷.اخلاصی، سید حسین (۵۲ ساله). بخش سرجولکی شهرستان آغاجاری. دیپلم. کارگر. خرداد۱۳۹۹.

۸.مرتضوی، آمنه (۵۵ساله). روستای دره وار فارتق. بی سواد. خانه دار. تیرماه۱۳۹۹.